

## انگلستان چکمه‌های دیکتاتور بزرگ را به پای شاه کرد!

نوشته دکتر پرویز ورجاوند

در سال ۱۳۲۷، پنج روز پس از آنکه دولت حکیمی سقوط کرد، مجلس عبدالحسین هزیر را به نخست‌وزیری برگزید. او در کابینه حکیمی پست وزیر مساور را داشت. همگان بر این باور بودند که دربار در انتخابات او نقشی مؤثر دارد. می‌توان گفت که تا این زمان، در آمد و رفت دولت‌های بعد از اشغال ایران به وسیله متفقین، دربار قدرتی به حساب نمی‌آمد و شخص شاه به بازی گرفته نمی‌شد. درباره هزیر نیز عقیده بر این بود که فعالیت اصلی به اشرف مربوط می‌شود و اوست که در پس پرده از سردمداران مجلس می‌خواهد تا هزیر را به نخست‌وزیری برگزینند. نکته قابل توجه آنکه جاب خیر نامزد بودن او برای نخست‌وزیری در روزنامه‌ها سبب شد تا گروهی قابل توجه از مردم در برابر مجلس شورای ملی جمع شوند و نسبت به انتخاب هزیر اعتراض کنند. دامنه این اعتراض نسبت به آنچه که در موقع ابراز تمایل مجلس به صدرا لاشراف روی داد، بسیار گسترده‌تر بود. موج مخالفت نه شهرستان‌ها نیز کشیده شد و می‌رفت تا آسویی وسیع را موجب شود. هزیر از این ماجرا نگران شد و بیش از آنکه دولت خود را به مجلس معرفی کند، یک کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و در آن مردم را تهدید به برخورد شدید کرد و از روزنامه‌ها خواست تا جو را بحرانی‌تر نسازند. مردم هوشمندانه در برابر هزیر موضع گرفتند زیرا احساس می‌کردند که انگلستان بر آن است تا به تثبیت موقعیت پیردازد و سکان امور ایران را به دست عوامل وفادار خود بسازد.

انگلستان که در طول جنگ، با شوروی و آمریکا همگامی‌های مؤثری داشت، سآرد



محمدرضا بهلوی در همین سنین بود که از سوی آیدن به لندن دعوت شد تا مقدمات قدر قدرت شدنش فراهم شود.

تقاضای شوروی درباره نفت شمال از سوی مجلس و با توجه به بند چهارم طرح مجلس نگران بود که به زودی مسأله قرارداد نفت جنوب به میان کشیده خواهد شد و با توجه به موضعی که در برابر مفاوله‌نامه قوام - سادچیکف گرفته شد، احتمال زیاد می‌داد که با مشکل مواجه شود. از این رو بر آن شد تا شرایطی پدید آورد که بتوان در پس پرده به تفاهم دست یافت و راه را بر هرگونه تشنج و بحرانی سد ساخت.

بنابراین همزمان با روی کار آمدن هربر کوشش داشت تا دربار و شخص شاه را از موضع ناتوانی و بی‌تحرکی خارج ساخته، وارد میدان کند و شرایطی پدید آورد که شاه در مسیر قدرت مطلقه پدر گام بردارد. زعمای انگلستان می‌دانستند که اگر شاه چکمه‌های دیکتاتور بزرگ را به پا کند و لنگ نزند و از خود جریزه نشان بدهد، قادر خواهد بود همه امور را کنترل کند. توجه انگلستان به تبدیل دربار و شخص شاه به مرکز قدرت بدان خاطر بود که بعد از گذشت نزدیک به هفت سال از زمان اشغال ایران به وسیله متفقین، شاهد آن بود که مجلس شورای ملی با وجود آنکه اکثریت کامل آن در تمامی این چند سال در اختیار عناصر وابسته یا زیر نفوذ بیگانگان و به ویژه خودش بوده، با این حال نمی‌تواند چنانکه باید بدان اعتماد کند. سیاستمداران کهنه کار انگلستان نگران آن بودند که نتوانند مجلس را در تمامی شرایط در کنترل داشته باشند، آنها تجربه مجلس چهاردهم و نقش اقلیت آن را به رهبری دکتر مصدق پیش رو داشتند و دیده بودند که آن سیاستمدار میهن دوست چگونه در بزرگ‌ها قدرت آن را دارد که با مانورهای هوشمندانه، اکثریت مخالف خود را وادار به

قبول نظریاتش کند.

بنابراین شرط عقل نمی‌دیدند که در چارچوب یک شیوه حکومت پارلمانی به حفظ منافع خویش بپردازند. بلکه ترجیح می‌دادند تا مرکز قدرتی به وجود آورند که بر همه چیز تسلط داشته باشد و مجلس نیز ابزاری باشد در دست آن. به اعتباری. اگر انگلستان این طرح را از زمان شروع پادشاهی محمدرضا به کار بسته بود. امکان داشت که بتواند خود را از کزند حوادث به دور بدارد. ولی با تشکیل مجلس چهاردهم و رویدادهای آن، شرایط چنان شد که در کوتاه‌مدت نمی‌توانست از این استراتژی بهره‌مند شود. چنانکه نشد. اما با رویداد تلخ بیست و هشتم مرداد شاهد آن بودیم که طرح مزبور برای دوران ۲۵ ساله توانست جوابگو باشد و همه چیز، از ارتش گرفته تا مجلس و قوه قضاییه، همه و همه در مرکز قدرت دربار و به فرماندهی شاه ادغام شود.

دولت انگلستان با هدف تسویق شاه برای باور کردن خود و به میدان آمدن. لازم دید تا در سطحی مناسب با او برخورد کند و وی را که بر اثر برخوردهای غرورآمیز قوام‌السلطنه جرات هرگونه ابزار وجودی را از دست داده بود، قوت دل ببخشد. از این رو در دی‌ماه ۱۳۲۶ در دولت حکیمی، آتونی ایدن به دعوت شرکت نفت به ایران آمد و کوشید تا گذشته از حضور در برخی برنامه‌های همگانی (چون سخنرانی در باشگاه روزنامه‌نگاران)، با برخی از شخصیت‌های طرفدار سیاست انگلستان و شخص شاه ملاقات‌هایی داشته باشد و آنها را به حمایت کامل انگلستان مطمئن سازد. حضور ایدن و مذاکرات او در تقویت سیاست انگلستان مؤثر افتاد و حرکت در جهت ایجاد مرکز قدرت در دربار آغاز شد. نخستین گام مؤثر چنانکه اشاره داستیم بردن لایحه تشکیل مجلس سنا در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۷ به مجلس بود که هم می‌توانست موقعیت شاه را تثبیت کند و هم آنکه جمعی از رجال کهنه کار وابسته و طرفدار سیاست انگلستان را در یک مرکز تصمیم‌گیری گرد آورد تا بتواند در مقام نظارت بر مصوبات مجلس شورای ملی، اکثر قانونی در آنجا طی

شرایطی خاص برخلاف مصالح آن مجموعه می‌گذشت آن را رد و به دست‌اندار بیندازد.

### شاه به انگلستان می‌رود

ملاقات‌های ایدن با شاه به او روحیه داد. به ویژه که از او دعوت شد تا به انگلستان سفر کند. اما شاه نگران آمریکایی‌ها بود و مدتی طول کشید تا آنکه با بررسی همه جنبه‌های کار تصمیم به سفر گرفت. او روز ۲۷ تیرماه ۱۳۲۷ راهی انگلستان شد و اعلامیه این سفر شب قبل انتشار یافت. شاه در این سفر از سوی پادشاه انگلستان به صورت خصوصی برای شرکت در مراسم گشایش بازی‌های المپیک سال ۱۹۴۸ دعوت شد. شرکت نفت کوشید از او پذیرایی شایانی کند (تا در ضمن آن قدرت و شرکت امپراتوری را نیز به رخ او بکشد. شاه برای نخستین بار بعد از رسیدن به سلطنت احساس می‌کرد که می‌تواند به قدرت برسد. پذیرایی مفصل در انگلستان او را شیفته ساخت و بر آن شد تا نقشی را که می‌خواهند به او بسپارند به خوبی باز می‌کند.

انگلیسی‌ها در مذاکرات مختلف کوشیدند تا خواسته خود را درباره دو موضوع به نسبت فوری به او گوشزد کنند. نخست آنکه در بازنگری به قرارداد ۱۹۲۳، ایران به برخی تغییرات در زمینه درآمد پسندیده کند تا ساختار کلی قرارداد حفظ شود. دو دیگر آنکه با پایان گرفتن قرارداد بانک شاهی در بهمن ماه ۱۳۲۷، تریبی داده شود تا بانک مزبور با نامی دیگر به کار خود ادامه دهد. برای انگلستان ادامه فعالیت بانک شاهی به عنوان یک قدرت سابقه‌دار پولی در چرخه فعالیت‌های اقتصادی آن دولت و شرکت نفت و تداوم نفوذ سیاسی - اقتصادی آن کشور در ایران ضرورت فراوان داشت. انگلیس‌ها در این سفر کوشیدند توجه شاه را به این نکته جلب کنند که از شوروی هراسی نداشته باشد و به آمریکایی‌ها دل نبندد.

در این مذاکرات، انگلیس‌ها توانستند شاه را برای دستیابی به قدرت مطلقه و وداع گفتن با پادشاه بی‌مستولیت مشروطه به میزان لازم تسویق کنند و حس خودخواهی او را بیدار

سازند. برای رسیدن به این مقصود می‌بایست شاه از قدرتی فراسر از قدرتی که قانون حکومت مشروطه برای شاه در نظر گرفته بود، برخوردار شود. او و سیاستمداران انگلستان هر دو به خوبی می‌دانستند که با توجه به انزجار ملت ایران از دوران حکومت مطلقه و دیکتاتوری رضاشاه و واکنش‌هایی که بعد از برکناری او از سلطنت در همه جا نشان داده شد، هر قدر از شاه حمایت شود، او قادر نخواهد بود که در خارج قوایی موجود حکمه‌های کهنه بدر را برقی بیندازد و به پا کند و چون او بر اینکه قدرت بنشیند.

### انگلیسی‌ها شاه را پولدار می‌کنند!

برای نشان دادن میزان تنفر مردم از برخورد سلطه‌گرانه رضاشاه بی‌مناسبت نمی‌دانیم به موردی اشاره کنیم که خود از بسیاری از مردم محل شنیدیم. زمانی که حدود ۲۲ سال پیش در دشت کرکان، مسئولیت نقشه‌برداری منطقه را برای ایجاد سدی بر روی رودخانه کرکانرود (سد وشمگیر) برعهده داشتیم، در یه‌لوی در آن روز و آق‌قلعه امروز مدرسه بسیار بزرگی با فضای باز دو سه هکتاری در اختیار گروه قرار داشت. روری با چند تن از شخصیت‌های محلی که مسئولیت سازمان‌های مختلفی را در آن بخش برعهده داشتند سرکرم گفت و شنود بودم. به رییس آموزش و پرورش که یکی از هموطنان عزیز ترکتین بود و سواد و سعیر مطلوبی هم داشت گفتم: نمی‌دانم چرا در این فضای وسیع حتی یک درخت نگاشته‌اید. امکان دسترسی به آب رودخانه که وجود دارد، دلیل چیست؟ او و دیگران به هم نگاهی انداختند و با اینکه با روحیه و نظر من آشنایی داشتند، احساس کردم کمی احتیاط می‌کنند. به همان مرد عزیز گفتم: بکنند دولت جلوی این کار را می‌گیرد؟ سرانجام او لب به سخن کشود و گفت: نه مهندس. موضوع به قبل برمی‌گردد. در زمان رضاشاه همه این محوطه‌ای را که می‌بینید به باغ مرکبات تبدیل کرده بودند و باغ سرسبز و با طراوتی شده بود. ولی روز بعدی که شاه از تهران رفت و خبرش به اینجا رسید، آنهایی که از تجاوزگری‌های دستگاه رضاشاهی نظمه بسیار

دیده بودند و زمین‌هایشان تصاحب شده بود، همه کینه و نفرتشان را بر سر این باغ که به اداره املاک [سلطنتی] تعلق داشت خالی کردند و در کمتر از دو سه ساعت انبوه مردم هیچ چیز از آن باغ وسیع و سرسبز بر جای نگذارند و تا به حال هم اجازه نداده‌اند حتی یک تک‌درخت در اینجا بنشانیم.

آری زمانی که حاکمان و صاحبان قدرت، سرکوبگرانه با مردم برخورد کنند و مردم را فرمانبردار محض به شمار آورند، تخم کینه می‌کارند و روزگاری طوفان خشم درو خواهند کرد.

باری با توجه به چنین ذهنیتی بود که انگلیسی‌ها و سرسپردگانسان بر آن بودند تا در لباس قانون، به کسب مجوز برای رودررویی با خواست عمده مردم که استقرار حاکمیت ملی و تعیین سرنویشت ملت به دست ملت خودش و ایجاد جامعه‌ای آزاد و برکنار از هرگونه سلطه بود، دست بیابند. شاه و حامیان انگلیسی او در انجام این مقصود به تشکیل مجلس مؤسسان و واگذاری اختیاراتی افزون بر چارچوب قانون اساسی و مغایر با روح اصلی آن که شاه را مقامی غیرمسئول می‌شناخت به تفاهم رسیدند. جالب آنکه هنوز شاه در موقعیتی نبود که بتواند از بازتاب این مذاکرات در روزنامه‌ها جلوگیری کند و یا اینکه برخی از محارم برای سنجش واکنش مردم صلاح بر آن دیدند تا موضوع انعکاس پیدا کند. مجله خواندنی‌ها در شماره ۳۷۴ خود در این باره چنین می‌نویسد: «...»

علیحضرت همایونی میل دارند اختیاراتی وسیع داشته باشند و در اطراف تحصیل این قبیل اختیارات، مذاکرات با اشخاص مختلف به عمل آمده چون با این وکلا به دست آوردن اختیارات دشوار می‌باشد، در پیرامون ایجاد مجلس مؤسسان هم گفت‌وگو شده ولی چنین مجلسی خالی از اشکال بلکه خطر نمی‌باشد.» این نوشته روزنامه‌نگاری است که با تمامی کارچرخانان مسایل پشت پرده سیاست ایران ارتباطی تنگاتنگ داشت. لحن او حکایت از آن دارد که چانه‌زنی‌های فراوانی در پس پرده جریان داشته است. از جمله فراماسون‌ها بر آن

بوده‌اند تا حد و حدود شاه را به او تفهیم کنند تا در چارچوب یک توافق نانوشته او خود را مجری نظریات آنها بدانند و نه صاحب قدرتی آزاد و مستقل.

## ایدن به ایران آمد تا به شاه دلگرمی بدهد، و شاه به انگلستان رفت تا اطمینان یابد که می‌تواند از قدرتی فراتر از قانون مشروطه برخوردار شود.

از آنجا که شاه در آن زمان از نظر ثروت وضع مناسبی نداشت و به اجبار همه آنچه را که پدر به زور سرنیزه و در فضای سرکوبگر رژیم پلیسی گرد آورده بود به ملت بازگردانده بود، انگلیسی‌ها برای باز کردن دست و بال او موافقت کردند تا بخشی از سبده‌های رضاشاه در بانک‌های انگلستان و سوئیس را که در دوران جنگ مسدود ساخته بودند، در اختیار او قرار دهند. همچنین موافقت کردند که بابت بخش دیگر آن پول‌ها، دولت ایران از انگلستان جنس خریداری کند. درباره میران آن پول‌ها سندی رسمی تاکنون انتشار نیافته است، ولی چند ماه بعد از سفر شاه به انگلستان روزنامه ایران ما، رقم آن را بیست و نه میلیون لیره انگلیس ذکر کرد! شاه بعد از پایان مذاکرات خود در انگلستان به سوئیس رفت تا براساس توافق انجام شده پول‌های موجود در بانک سوئیس را به حساب خویش انتقال دهد. این مسأله در همان زمان بر

اثر چالش میان باندهای مختلف چنانکه گفته شد، به وسیله روزنامه ایران ما و مدیر سیاست باز آن به عنوان افشاگری منتشر شد.

این روزنامه بدون پرده‌پوشی چنین نوشت: «انگلیسی‌ها موافقت کردند که مخفیانه قسمتی از این دارایی از توقیف خارج شود و در عوض امتیاز بانک شاهی در ایران تجدید گردد زیرا برای شرکت نفت انگلیس و ایران مشکل است بدون وجود یک بانک انگلیسی که از وی حمایت کند به کار خود ادامه دهد. از طرف دیگر انگلیسی‌ها موافقتند به شاه کمک کنند تا به وسیله ثروتش بتواند دوباره رژیم گذشته را برقرار کند و برای این کار رد کردن دارایی پدرش به او بهترین وسیله است، به همین منظور است که شاه باید به سوئیس مسافرت کند، زیرا مقداری از آن ثروت پدری در سوئیس می‌باشد، اینهاست علت اصلی مسافرت اعلیحضرت به اروپا» (۲)

این نوشته افشاگرانه، حکایت از درگیری‌های شدید جناح‌های مختلف در آستانه مرحله جدیدی از ساختار قدرت در ایران آن روز دارد.

به یاد بیاوریم که در طول دوران حکومت فردی و دیکتاتوری رضاشاه، در عمل چهره‌های سیاسی و باندها و محفل‌های مختلف قادر نشدند تا حضوری مؤثر به عنوان یک جریان قابل لمس داشته باشند. رضاشاه نه تنها فرمانفرماها را برترتافت که به نقی‌زاده‌ها، فروغی‌ها و مانند آنها نیز اجازه نداد به عنوان یک شخصیت تأثیرگذار و صاحب نفوذ شناخته شوند و عمل کنند. او با برخوردی که با تیمورتاش کرد همه را به وحشت انداخت و شرایطی پدید آورد که می‌توان گفت شماری قابل ملاحظه از رجال آن زمان تمایل داشتند که از گردونه بیرون بمانند و تا می‌شود از چشم شاه دور باشند. آنها حتی زمانی که مورد مشورت قرار می‌گرفتند جرأت نداشتند نظرشان را طرح کنند، همه با بیم و وحشت با رضاشاه برخورد می‌کردند. افراد و صاحب مقام‌های عمده کشور همین‌که فردی مورد غضب ملوکانه قرار می‌گرفت، با وجود روابط

